

متن پرسش

سلام بر استاد گرامی، متن زیر تقدیم نگاهتان میشود: پدیدارشناسی «بعثت مردم» در جنگ رمضان عبور از تحلیل‌ها در مواجهه با رخداد‌های عظیم تاریخی، به‌ویژه زمانی که ملتی با فقدانِ ظاهری رهبران و استوانه‌های وجودی خویش روبه‌رو می‌شود، نخستین و شاید مهلک‌ترین لغزش، فروکاستن آن واقعه به یک «خبر» یا «ابژه‌ی سیاسی» است. آنچه در این یادداشت به دنبال آنیم، ارائه یک تحلیل جامعه‌شناختی یا سیاسی از شهادت رهبر انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای نیست؛ چراکه تحلیل، همواره مستلزم فاصله‌گذاری میان سوژه (شناسا) و ابژه (مورد شناخت) است. حال آنکه ما در بطنِ واقعه ایستاده‌ایم. مسئله‌ی ما، «چگونه اندیشیدن» به این امرِ سهمگین و در عین حال حیات‌بخش است. مقصود ما از اندیشه، نه انتزاعی‌سازیِ مفاهیم، بلکه «حاضر کردنِ خویش» در این رخداد است؛ جهانی که با شهادت، بارِ دیگر برای ما گشوده شده است. آنچه امروز شاهدِ آنیم (بعثت مردم)، یک کنشِ سیاسیِ طراحی‌شده یا یک واکنشِ هیجانیِ گذرا نیست؛ بلکه نوعی «فراخوان» وجودی است که در اعماقِ جانِ ملت طنین‌انداز شده و پاسخی از جنسِ «لبیک» را برانگیخته است. این خیزش، از جنسِ غرض‌ورزی‌های دنیوی تهی است و حکایت از نوعی «بی‌غرضی مقدس» دارد که تنها در ساحتِ توحید و ولایت قابل تفسیر است. باید متذکر بود که در دام «لفظ‌پردازی» و «بافتنِ کلمات» نیفتیم تا زبانِ ما، حجابِ واقعیت نشود؛ یعنی به جای آنکه «آنچه هست» را به گفت درآورد، به بازتولیدِ ذهنیات و مفاهیمِ انتزاعیِ خود نپردازیم. ما نیازمندِ زبانی هستیم که «حضور» ما را در صحنه تثبیت کند. همان‌گونه که شعارها و تکبیرهای شبانه در نخستین ایام انقلاب اسلامی، صرفاًِ اصواتی خارج‌شده از حنجره نبود، بلکه «نحوه‌ی بودنِ ما» را در تاریخ تعین می‌بخشید. زمانی که مومن فریادِ «الله اکبر» برمی‌آورد، او در حالِ گزارش دادن از بزرگیِ خدا نیست؛ او در حالِ «حاضر شدن» در ساحتِ کبریاییِ حق و نفیِ طاغوت است. این سخن، جدای از بودنِ او نیست. همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا». در این کلام، گفتنِ ذکر، عینِ رسیدن به فلاح و رستگاری است، نه مقدمه‌ی آن. بنابراین، جستجوی ما برای یافتنِ زبانی متناسب با این ایام (ایامِ شهادت و فقدان)، در حقیقت جستجو برای یافتنِ جایگاهِ تاریخیِ خودمان است. اگر نتوانیم این «گفت» را پیدا کنیم، اگر زبانشان لکنت داشته باشد، آن گرمای وجودی و آن حرارتِ ایمانی منتقل نخواهد شد و ما تنها نظاره‌گرانی سرد باقی خواهیم ماند. خداوند در قرآن کریم به آن اعرابی که گمان می‌کردند با پذیرشِ ذهنیِ وجودِ خدا به ایمان رسیده‌اند، می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ». ایمان، یک گزاره‌ی منطقی نیست که در ذهن

بایگانی شود؛ ایمان، آتش است. همان‌گونه که سخن گفتن از آتش کسی را گرم نمی‌کند، باورهای صرفاً مفهومی نیز جان انسان را مشتعل نمی‌سازند. ایمان آن‌گاه رخ می‌دهد که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ». این «وجل» و این لرزش دل، نشانه‌ی برقراری یک ربط وجودی با حضرت حق است. در این حالت، انسان دیگر «سوژه»‌ای در برابر یک ابژه نیست؛ بلکه مستغرق در «ایمان» است. انقلاب اسلامی، و به تبع آن رخدادهای عظیمی همچون شهادت رهبران الهی، بستر این گذار از «باور» به «شهود» را فراهم می‌کنند. وقتی ملتی در تشییع پیکر مطهر شهیدی شرکت می‌کند و بی‌اختیار اشک می‌ریزد و قلبش می‌لرزد، او در حال تجربه‌ی ایمان است؛ تجربه‌ای که حتی پوست و گوشت او را نیز متأثر می‌کند: «تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ». انسان مدرن، خود را در حصار آگاهی‌ها، باورها و «من» خودبنیادش زندانی کرده است. اما شهادت، این حصار را می‌شکند. وقتی ما با حقیقت شهادت روبه‌رو می‌شویم، گویی از زندان تنگ خودپرستی آزاد شده و در افق بیکران قرار می‌گیریم. در مواجهه با صحنه‌هایی که امروز تاریخ برای ما رقم زده است، آیا ما قادریم از تحلیل‌های سیاسی سطحی عبور کنیم و تنها «نگاه» کنیم؟ آیا می‌توانیم دست قدرت خدا را ببینیم؟ حاج قاسم سلیمانی می‌فرمود: «باید دست قدرت خدا را دید». این دیدن، بزرگترین کاری است که در صحنه‌های تاریخی می‌توان انجام داد. اگر نتوانیم ببینیم، گرفتار برخوردی غائبانه و مفهوم‌زده خواهیم شد. پناه بردن به دژ توحید در عصر اضطراب دشمن ما، که ماهیتی جز «دروغ» و «فریب» ندارد، حتی وقتی خبر راست (مثل خبر شهادت) را مخابره می‌کند، در پی ایجاد رعب و یأس است. رسانه‌ی دشمن، کارخانه‌ی تولید یأس است. در مقابل، انسان مؤمن باید به کدام پناهگاه بگریزد؟ قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا». قول سدید، سخنی است محکم، استوار و ریشه‌دار در حقیقت. در این لحظات مهیب، تنها راه نجات، باز کردن زبان به ذکر حق و پناه بردن به آیات الهی است. «فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ». اگر ما در این لحظات، زبانمان به توحید باز نشود، ترس بر ما مستولی خواهد شد. اما تجربه‌ی تاریخی ما نشان داده است که هرگاه خون شهیدی بر زمین ریخته، به جای ترس، نوعی «بیداری» و «شجاعت» در رگ‌های جامعه تزریق شده است. شهید سلیمانی می‌گفت: «من هیچ‌وقت از مرگ نمی‌ترسیدم». این نترسیدن، یک شعار نیست؛ یک «یافته‌ی وجودی» است. ما با دو ساحت زبانی کاملاً متمایز و درعین حال متضاد روبه‌رو هستیم: «زبان رسانه‌ی تکنیکال» و «زبان فطرت بیدار». در یک سو، دستگاه عظیم رسانه‌ای دشمن قرار دارد که ماهیتش بر «اعتبار» و «بازنمایی» استوار است. این رسانه، حتی آن‌گاه که «خبر راست» را مخابره می‌کند، در بطن خود حامل یک «دروغ وجودی» است زیرا غایت این خبر، ایجاد یأس، گسست تاریخی و القای پایان‌یافتگی است. دشمن با ترور فیزیکی، به دنبال ترور معناست. او گمان می‌برد با حذف «دال»، «مدلول» نیز فرو می‌ریزد. این همان خطای محاسباتی استکبار است که هستی را تنها در «موجودات حاضر» می‌بیند و از «وجود ساری و جاری» غافل است. در مقابل، «زبان صدق» قرار دارد؛ زبانی که از حنجره‌ی ملت داغدار اما ایستاده برمی‌آید. این زبان، کارکردی متفاوت دارد. شنیدن خبر شهادت در این ساحت، به جای آنکه

بذرِ ترس بپاشد، چاهِ توحید را در درونِ مؤمن عمیق‌تر می‌کند. اینجا خبر، نه یک اطلاع‌رسانی صرف، بلکه یک «تذکر» است که ندای «یا لَیَّتَنَّا کُنَّا مَعْکُمْ» را در جان‌ها زنده می‌کند. مؤمن با شنیدنِ خبرِ شهادت، به جای فرار از مهلکه، خود را در میانه‌ی میدان می‌یابد؛ گویی شهادتِ رهبر، او را به «شهادت‌طلبی» فراخوانده است. شهیدِ آوینی در مستندِ روایتِ فتح، دوربین را نه برای ثبتِ وقایعِ جنگ، بلکه برای کشفِ «انسانِ انقلابِ اسلامی» به کار می‌گرفت. او به دنبالِ ثبتِ خمپاره‌ها نبود؛ او به دنبالِ ثبتِ حالتی در چهره‌ی رزمندگان بود که نشان‌دهنده‌ی «عبور از ترس» و «ورود به ساحتِ یقین» بود. آنچه امروز در چهره‌ی مردم می‌بینیم □ همان مردمی که شاید تا دیروز غرق در روزمرگی بودند □ «ظهورِ ناگهانیِ فطرت» است. این مردم، با زبانِ شهیدِ آوینی سخن می‌گویند، بی‌آنکه شاید کتاب‌های او را خوانده باشند. این بدان معناست که حقیقتی که آوینی کشف کرد، متعلق به گذشته نیست؛ حقیقتی است که در «جانِ زمان» نهفته است و هر بار با «شهادت»، از قوه به فعل درمی‌آید. هوشِ مصنوعی و قهرِ تکنیکِ جهانِ آینده، جهانِ سیطره‌ی هوشِ مصنوعی و قهرِ تکنیک خواهد بود. اگر انسان نتواند آن «ایمان» و «حضورِ بیکرانه» را تجربه کند، در چرخ‌دنده‌هایِ این ماشینِ عظیم له خواهد شد. انقلابِ اسلامی، تنها پناهگاهِ بشر در برابرِ این طغیانِ تکنولوژیک است. هوشِ مصنوعی می‌تواند احتمالِ جنگ و صلح را محاسبه کند، اما نمی‌تواند «عشق به شهادت» و «ایستادگی در برابرِ ابرقدرت» را پیش‌بینی کند. اکنون، جهان با حیرت به ما می‌نگرد. نه به خاطرِ نفت یا موقعیتِ ژئوپلیتیک ما، بلکه به خاطرِ این «معمایِ وجودی»: «این ملت کجای تاریخ ایستاده است که با شهادتِ رهبرانش، نه تنها نمی‌میرد، بلکه زنده‌تر می‌شود؟» □ سید علی روح‌الامین هشتم فروردین ۱۴۰۵ (بیست و نهمین روز شهادت رهبر انقلاب)

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: توصیه بنده؛ بیش از آن که بخواهم نکته و یا نکاتی در مواجهه با نوشته خوب جنابعالی عرض نمایم پیشنهاد می‌کنم رفقای عزیز با مطالعه مبنایی این گفتگو، «اندیشیدن» را تمرین نمایند.

سطر این متن، تذکری است تا خود را در تاریخی که هستیم درک کنیم و این همان زبانی است که در راستای حضور انسان در نزد خود، سخت به آن نیاز داریم تا جان‌مان این حضور را احساس کند به همان معنایی که اهل ایمان در نسبت با آن حضور به مقام «وجلّت قلوبهم» نایل می‌شوند و جان‌شان، خود را بیش از پیش در صحنه‌های حضور خدا احساس می‌کند و این یعنی «ایمان»، به همان معنایی که جنابعالی به خوبی متذکر آن شدید و از یک طرف این حالت، افقی است تا حضور همه جانبه خدا را در همه ابعاد هستی احساس کنیم و از آن طرف، پوچی و بی‌هویتی و یأس دشمن را بباییم. و این یعنی بیداری و شجاعتی که با شهادت رهبر عظیم الشان‌مان در جان مردم مان به ظهور آمد و در نتیجه همه استکبار در برابر این ملت با عزمی که به ظهور آمد، گرفتار پوچی تاریخی شد

تا ما هرچه بیشتر در معرکه‌ای که گشوده شده حاضر و حاضرتر شویم که به گفته جنابعالی حکایت عبور از ترس و حضور در یقینی است «ماورای مرگ و زندگی دنیایی» که حقیقتاً با نور انقلاب اسلامی به ظهور آمده تا بشریت نه تنها به گفته جنابعالی از طغیان تکنولوژی عبور کند، بلکه جهانی را بسازد که انسان در انسانیت خود، قدرت تکنولوژی را خنثی کند به همان معنایی که فرمودید با شهادت رهبرشان نه تنها نمی‌میرند بلکه زنده‌تر می‌شوند.

خواستم تنها با کلمات جنابعالی همراهی کرده باشم تا رفقا دوباره متن شما را بخوانند و ان شاءالله در جمع خود به بحث بگذارند و جنابعالی نیز در گفتگوهای خود با دیگر رفقا این بحث را به صورت جلساتی ممتد از اجمال به تفصیل در آورید. موفق باشید